



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: بررسی جواز امر آمر با علم به انتفاء شرط امر - کلام امام خمینی مصادف با: ۲۱ جمادی الثانی ۱۴۴۰
سال دهم
جلسه: ۸۰
تاریخ: ۸ / اسفند / ۱۳۹۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در بحث از جواز امر آمر به چیزی که یقین دارد شرط امر به آن منتفی است، محقق خراسانی توجیهی ذکر کردند و محصل آن توجیه این بود که مولایی که مثلاً می‌داند مکلف قدرت بر انجام مأموریه ندارد و به همین جهت تکلیف نسبت به او فعلیت پیدا نمی‌کند آیا می‌تواند قانون جعل کند یا خیر؟ این توجیه محقق خراسانی نسبت به این عنوان بود، یعنی «امر» در ابتدای عنوان حمل بر مرتبه انشاء شد و مرجع ضمیر «شرطه» در ذیل عنوان که آن هم امر است حمل بر مرتبه فعلیت شد. عرض کردیم محقق نایینی به طور کلی می‌گوید: موضوعی برای این نزاع نیست. بیان ایشان نیز ذکر شد.

کلام امام خمینی

امام خمینی ابتدا می‌فرماید: در عنوان این نزاع سه احتمال وجود دارد که دو احتمال آن قابل قبول نیست:^۱

احتمال اول: منظور از «جواز» در این عنوان امکان وقوعی باشد و ضمیر «شرطه» به خود امر برگردد. یعنی بگوییم: عنوان «هل یجوز امر الامر مع العلم بانتفاء شرطه» به این معنا است که «هل یمکن بالامکان الوقوعی ان یامر الامر مع علمه بانتفاء شرط الامر». این احتمال به نظر امام خمینی صحیح نیست. زیرا بازگشت این نزاع به این است که ببینیم آیا امکان تحقق معلول بدون تمامیت علت وجود دارد یا ندارد و این یک امر معلومی است که نزاع ندارد. این مطلب روشنی است که تحقق معلول بدون تحقق علت ممکن نیست. پس این احتمال کنار می‌رود. وجهش هم روشن است. زیرا وقتی می‌گوییم: «شرط الامر»؛ شرط یک چیز جزء علت تامه آن شیء است. وقتی آن جزء منتفی شود قطعاً معلول نیز منتفی می‌شود.

و خیلی بعید است که اعلام و بزرگان بر سر امور بدیهی نزاع و اختلاف کنند. یعنی این همه بحث کنند که آیا امر آمر با علم بانتفاء شرط آن امر ممکن است یا خیر؟ این یک نزاع سخیفی است و بعید است سر این مسئله بحث کنند. زیرا بازگشت این نزاع به این است که در واقع بحث کنند آیا امر بدون علت تامه می‌تواند محقق شود یا خیر؟

احتمال دوم: منظور از «جواز» امکان ذاتی باشد و ضمیر در شرطه به خود امر برگردد، آن وقت معنای این عنوان این می‌شود «هل یمکن بالامکان الذاتی ان یامر الامر مع علمه بانتفاء شرط الامر»؛ آیا ذاتاً امکان دارد با فرض این که آمر می‌داند شرط امر محقق نمی‌شود امر کند؟

این نزاع نیز در واقع بازگشت به این دارد که آیا تحقق امر مع عدم تحقق علت از ممکنات ذاتی است یا از ممکنات ذاتی نیست؟

^۱ معتمد الاصول، ج ۱، ص ۱۴۲ الی ۱۴۴.

وقتی می‌گوییم: از ممکنات ذاتی، معنایش این است که عروض امتناع به این ممکن یا عروض وجوب بر این ممکن منافاتی با امکان ذاتی ندارد. اگر چیزی ممکن ذاتی شد قابلیت این را دارد که وجوب وجود پیدا کند یا امتناع وجود پیدا کند، این دیگر بر می‌گردد به عواملی که به تحقق این شیء در خارج مربوط می‌شود. امام خمینی می‌فرماید: این احتمال نیز از بحث خارج است.

احتمال سوم: اساساً ضمیر «شرطه» را به امر برنگردانیم، بلکه یا به «مأموره» یا به «مأمور» برگردانیم. در این صورت «جواز الامر مع العلم بانتفاء شرطه» معنایش این است «هل يجوز الامر مع العلم بانتفاء شرط مأموره»، آیا امر با علم به انتفاء شرط مأموره و شرط مکلف به جایز است یا خیر؟ یا بزنیم به خود «مأمور» شرط مأمور نیز عبارت است از قدرت. مأمور برای این که امر متوجه او شود باید قدرت بر انجام آن تکلیف را داشته باشد. در اینصورت بحث در این است که آیا اگر آمر علم دارد که مأمور عاجز از امتثال است و قدرت بر انجام مأموره را ندارد، می‌تواند او را مکلف به یک تکلیف کند؟ می‌تواند به او یک امر کند؟ به نظر امام خمینی این احتمال تنها احتمالی است که در مورد عنوان بحث می‌توان پذیرفت.

به عقیده ایشان این نزاع در واقع به این مطلب بر می‌گردد که آیا تکلیف به محال جایز است یا نه؟ همان نزاعی که بین عدلیه و اشاعره است.

توضیح ذلک: این جا دو عنوان داریم که در یک عنوان بین عدلیه و اشاعره نزاعی نیست، ولی در یک عنوان بین آن‌ها اختلاف است. این دو عنوان عبارتند از: ۱. تکلیف محال؛ ۲. تکلیف به محال.

فرق این دو در این است که تکلیف محال در واقع صفت و موصوف هستند، یعنی تکلیفی که خودش محال است ولی تکلیف به محال دیگر صفت و موصوف نیستند، این جا محال بودن وصف برای تکلیف نیست، بلکه وصف برای مکلف به است. تکلیف محال یعنی تکلیفی که محال است، مثل این که شارع همین الان در آن واحد به چیزی هم امر داشته باشد و هم نهی. این تکلیف محال است و غیر معقول. این مورد اختلاف بین اشاعره و عدلیه نیست. آن‌ها هم می‌گویند: نمی‌شود خداوند هم زمان، هم امر کند و هم نهی. در حین امر خودش نهی کند یعنی در همان حالی که می‌گوید: «اقم الصلوة» بگوید: «لا تقم الصلوة».

اما تکلیف به محال یعنی مکلف کردن به چیزی که آن چیز محال است. مثل تکلیف به جمع بین ضدین. عدلیه می‌گوید: تکلیف به محال نیز محال است، اما اشاعره می‌گویند: تکلیف به محال، محال نیست. حال این که مبنای این اختلاف چیست بماند و ما وارد آن بحث نمی‌شویم.

به هر حال مسئله این است که به طور کلی این عنوان یعنی «جواز الامر مع العلم بانتفاء شرطه» در واقع نزاعی است درباره تکلیف به محال. و اینکه آیا تکلیف به محال جایز است یا خیر؟ زیرا معنایش این است که آیا امکان دارد که آمر با فرض این که می‌داند شرط مأموره تحقق ندارد یا شرط مأمور محقق نمی‌شود امر کند؟ پس بازگشت این مسئله به همان نزاع بین عدلیه و اشاعره در مورد تکلیف به محال است.

امام خمینی بر مبنای خودش وارد این نزاع می‌شوند و پاسخ می‌دهند. اساساً توجهی که امام خمینی برای این نزاع می‌کنند کاملاً متفاوت با توجه محقق خراسانی است. ایشان از یک راه و امام خمینی از راه دیگر این عنوان را توجیه می‌کنند.

امام خمینی برای پاسخ به این سوال از سه مبنایی که خودشان اختیار کردند کمک می‌گیرند. این سه مبنا که در بحث ترتب نیز قبلا مورد استفاده قرار گرفته بود عبارتند از:

الف) اصل تفکیک بین خطابات شخصیه و خطابات قانونی و آثار و ویژگی‌هایی که هر یک از این دو خطاب دارند.

ب) عدم شرطیت قدرت در تکلیف.

ج) انواع دوگانه حکم.

ایشان علاوه بر دو مبنای اول از یک مطلب سومی نیز کمک می‌گیرند و آن این‌که احکام دارای چهار مرتبه نیستند بلکه دارای دو نوع می‌باشند بر خلاف محقق خراسانی. محقق خراسانی گفتند: احکام چهار مرتبه دارند: ۱. مرتبه اقتضاء؛ ۲. مرتبه انشاء؛ ۳. مرتبه فعلیت؛ ۴. مرتبه تنجز. امام خمینی منکر این چهار مرتبه هستند و می‌گویند: مرتبه اقتضاء و تنجز اصلا ربطی به خود حکم ندارند، یکی مقدمه حکم است و دیگری در واقع حکم عقل است و لذا از دایره حقیقت حکم خارجند؛ مرتبه انشاء و فعلیت نیز در واقع مرتبه حکم نیستند بلکه انواع حکم هستند.

ایشان فرمود: احکام بر دو نوع می‌باشند:

الف) برخی از احکام انشایی هستند. یعنی احکامی که جعل شده‌اند و هیچ‌گاه شرایط فعلیت آن‌ها فراهم نشده است و تنها زمانی فعلیت پیدا می‌کنند که امام زمان (عج) ظهور کند. یعنی تا آن موقع به هر دلیلی به فعلیت نمی‌رسند و حتی این‌که در برخی از روایات وارد شده که وقتی حضرت ظهور می‌کنند در بین افواه رایج می‌شود که «یأتی بدین جدید»؛ لعل یک جهتش این باشد. زیرا حضرت احکامی را بیان می‌کند که تا آن زمان کسی نشنیده است، آن‌ها همان احکام انشایی است که برای ما فعلیت پیدا نکرده و آن زمان فعلیت پیدا می‌کند.

ب) یک نوع از احکام نیز احکام فعلی هستند. آن‌هم همان احکامی است که در دست ما است و ما اکنون با آن‌ها مواجه هستیم و به ما واصل شده است.

امام خمینی در مورد نوع اول می‌فرماید: اساسا در صورتی که علم به انتفاء شرط تحقق مأمور به باشد، مسلما نوع اول امکان تحقق ندارد و این یک امر واضح و ضروری است. زیرا هدف از انشاء و بعث، انبعاث مکلف نحو المطلوب است، مولا به عبد امر می‌کند تا او را تحریک کند و عبد به سمت مطلوب مولا برود؛ حال اگر مولا یقین دارد که مکلف از این بعث، انبعاث پیدا نمی‌کند، اساسا بعث و تحریک محال می‌شود. وقتی شما یقین دارید که این شخص از دستور شما منبعث نمی‌شود، اساسا دیگر بعث بی‌معنا است. زیرا بعث یعنی این‌که اراده‌ای در افق نفس باعث و برانگیزاننده و مولا و قانون‌گذار برای تحریک عبد شکل بگیرد. وقتی قانون‌گذار می‌داند که امکان انبعاث وجود ندارد، در افق نفس او چنین اراده‌ای شکل نمی‌گیرد. لذا در مورد نوع اول از احکام، مسئله کاملا روشن است و این از واضحات است.

امام خمینی در مورد نوع دوم، یعنی احکام فعلی که برای همه فعلی است و متوجه همه مردم شده است می‌فرماید:

تارة همه مکلفین قدرت بر انجام دارند که در آن بحثی نیست. زیرا شرط مأمور محقق شده است یا شرط مأمور به چیزی است که محقق شده است. این‌جا بحثی ندارد و تکلیف فعلی است و امکانش وجود دارد.

اخری آمر می‌داند در برخی از مکلفین شرط محقق نمی‌شود، مثل این‌که برخی قدرت ندارند. این‌جا بنابر نظر خطابات قانونیه هیچ

اشکالی در انشاء و تکلیف نیست. زیرا آن چه در خطابات قانونیه ملاک است این است که خطاب متوجه عموم است و همین که نوع مکلفین یا بخش بسیاری از آن‌ها توان اتیان به این مأموریه را داشته باشند برای توجه به خطاب کافی است، همین مقدار برای بعث کافی است. همین که مولا اراده‌اش در افق نفسش به این تعلق می‌گیرد که مکلفینی که مورد خطاب قرار گرفتند تحریک شوند، (ولو این‌که در بین این‌ها تعدادی هستند که قابلیت تحریک شدن را ندارند، مثلاً قدرت ندارند.) کافی است.

پس با علم بانتفاء شرط مأمور یا مأموریه در برخی از مأمورین و مکلفین خللی در بعث اینجا نمی‌شود و امر ممکن و جایز است. بله اگر فرض کنید مولا بخواهد تکلیفی کند که نوع مکلفین قادر بر انجام آن نباشند، این‌جا تعلق امر محال است. یعنی مثلاً مولا تکلیفی کند که تمام افراد جامعه قدرت بر انجام آن ندارند، این‌جا معلوم است که این بعث مستحیل است، زیرا در افق نفس او اراده‌ای شکل نمی‌گیرد. چون می‌داند که او منبعث نمی‌شود.

این موضع امام در این مسئله جواز الامر مع العلم بانتفاء شرطه است.

سوال:

استاد: امام خمینی می‌فرماید: ما باید این امر را ابتدا دو دسته کنیم، ببینیم چه نوع حکمی است؟ احکام انشایی است یا فعلی. در فعلی هم باید ببینیم آن شرطی که محقق نشده و نمی‌شود و مولا می‌داند که نمی‌شود به حسب مأمورین و مکلفین آیا برخی این شرط را ندارند یا همه ندارند اگر همه فاقد این شرط باشند می‌گویند: «استحالی تحقق الامر»؛ محال است که امر محقق شود. اگر برخی این شرایط را ندارند ولو علم به انتفاء این شرط در برخی هم وجود دارد، این لطمه‌ای به امکان امر نمی‌زند. زیرا طبق نظریه خطابات قانونیه همین که در بین مکلفین تعدادی باشند که بتوانند اتیان به این تکلیف کنند کافی است. این مطلب در مقابل نظریه انحلال است. طبق نظریه انحلال، امر محال است. اگر مولا یقین دارد مکلف با این امر تحریک نمی‌شود، امرش محال است. زیرا طبق نظریه انحلال خطاب به عدد افراد مکلفین منحل می‌شود، یک خطاب کأنه ده‌ها میلیون خطاب می‌شود. حال اگر این خطاب متوجه کسی بشود که مولا از همین الان می‌داند که عبد قدرت بر انجام آن کار را ندارد. آیا این غیر معقول نیست که با علم به این که عبد قدرت بر انجام این تکلیف را ندارد، مع ذلک به عبد امر شود؟ این غیر معقول است.

در احکام انشایی نیز می‌فرماید: عدم امکان تحقق در این فرض روشن است. در احکام فعلی نیز باید ببینیم این عدم قدرت به حسب نوع مکلفین است یا به حسب فرد، اگر به حسب نوع باشد، امر ممکن نیست، اما اگر به حسب فرد باشد امر اشکالی ندارد. زیرا بر مبنای نظریه خطابات قانونیه اگر عده‌ای توان داشته باشند و شرط درباره آن‌ها محقق شود برای امکان امر کفایت می‌کند و لازم نیست نوع مکلفین قادر بر انجام کار باشند.

«الحمد لله رب العالمین»